

سیدالاکابر

شماره ۶۵، یکشنبه ۲۱ مهر ۱۳۹۸

همه عالم در طواف عشق

ویژه نامه اربعین

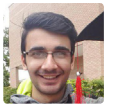


علم بهتر است یا ثروت؟

پول؛ عدالت کنکور را هم زیر سوال برد!

نوشته‌ی حسین آقا محمدی

ورودی ۹۵ مهندسی کامپیوتر
عضو شورای صنفی دانشکده‌ی کامپیوتر



خود را رصد کنند؟ مسئولین و دانشجویان این دانشگاه از زمان تأسیس تاکنون از هرگونه تلاش برای رشد این مجموعه دریغ نکرده‌اند و کیفیت این دانشگاه مرهون زحمات ایشان است. من نویسنده به عنوان دانشجوی این دانشگاه به مسئولین اعتماد لازم را دارم و وظیفه خود می‌دانم تا در تصمیم‌گیری هرچه بهتر به ایشان دیدگاه و نظرات خود را اعلام کنم و در مواقع لازم بازخوردهایم را به گوش ایشان برسانم.

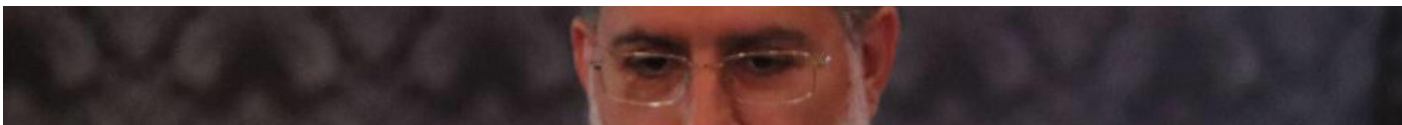
در پایان این متن را با سؤالاتی دیگر به پایان می‌برم:

- دانشگاه صنعتی شریف برای حل مسائل مالی، چه راه‌های دیگری را پی گرفته است؟
- در ترم پاییز برای ۴ رشته ۵۰ نفر ظرفیت اعلام شده است که به دلایل فشار و فشردگی کارها اعدادی دقیق نیستند؛ اما چرا با وجود کمبود ظرفیت‌های شدید در دانشکده‌ها، این اعداد تا این حد زیاد هستند؟
- بنا به سخنان مسئولین دانشگاه مبنی بر ایده‌آل نبودن آزمون سراسری کارشناسی، آیا ایشان به دنبال راه‌حلی بهتر برای ارائه‌ی خدمات برای تعداد بیشتری از دانشجویان نیستند؟ نظر مسئولین درباره پیاده‌سازی طرحی دیگر چیست؟
- علی‌رغم تقاضای بسیار زیادی که همواره برای رشته مهندسی برق وجود داشته در سال نود و هشت این دانشکده ورودی پرديس نداشته است، چرا؟ این دانشکده در مقایسه‌ی با دانشکده مهندسی کامپیوتر ظرفیت بسیار بیشتری دارد و افزایش ۵۰ نفری ورودی‌هایش مشکلات کمتری را به همراه خواهد داشت تا دانشکده مهندسی کامپیوتر!

بالتر باشد، گرانتر خواهد بود. مثلی نقل است مبنی بر اینکه «هر چقدر پول بدی آش می‌خوری». استدلالی که حتی در جریان‌های بهداشتی و درمانی نیز مشاهده می‌کنیم. پول کمتر به معنای کیفیت پایین‌تری از درمان و نزدیکی بیشتر به ناتوانی و مرگ است. درست است که دبیرستان‌ها برای بالا بردن سطح کیفیت و رشد خود مبالغی را از خانواده‌ها دریافت کرده و برای خودشان خرج می‌کنند ولی اگر از سطح مدرسه بیرون آمده و در سطح جامعه و کشور نگاه کنیم چه اتفاقی رخ داده است؟ آیا با این‌کار از تمام پتانسیل و ظرفیت کشور می‌توان استفاده کرد؟ اینکه هر ساله درصد قابل توجهی از مدال‌داران المپیادها از مدارس خاص تهران هستند به این معنی‌ست که افراد مشغول به تحصیل در سایر نقاط کشور توانایی پایینی دارند؟ آیا درمان و یا آموزش معادل اتاق هتلی هستند که به ازای دریافت خدمات باید پول آن را شخص بدهد؟ اگر یک شخص با سرمایه‌ی بسیار ناچیزی مریض شود، پاسخ ما به او این است که تا فیش صورتحساب را پرداخت نکرده باشی درمانت نمی‌کنم و شاهد وخیم‌تر شدن حالت خواهم بود؟ اگر یک شخص با سرمایه‌ی ناچیز، انگیزه، توانایی و پتانسیل لازم را برای پیشرفت داشته باشد، پاسخ ما به او این است که تا فیش صورتحساب را پرداخت نکرده باشی، حق ورود برای پیشرفت را نداری؟ آیا بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها نهادهایی تجاری هستند که این چنین به بقا، توسعه و گسترش خود فکر می‌کنند؟ این دو مجموعه که همواره برای آن‌ها تقاضا وجود دارد باید در معادلاتی که منجر به تصمیم‌گیری می‌شوند، صرفاً میزان سود

دانشگاه صنعتی شریف تصمیم گرفته تا در قبال دریافت مبلغی از متقاضیان، در دانشگاه را برای ایشان به منظور بهره‌مندی از آموزش و فضای دانشگاهی باز کند.

سیاستی که به آن اشاره می‌کنند سیاست مدارس خاص تهران است که در قبال مبلغی، از برنامه‌ها و آموزش بهره‌مند می‌شوند. ادعای مسئولین دانشگاه آن است که در چارچوب قوانین موجود و با تضمین کیفیت و روند رو به رشد مجموعه، دانشگاه می‌تواند تصمیماتی اخذ کند که این یکی از آن موارد است. کسی نمی‌تواند ادعا کند که وی از شخص دیگری برتر هست یا خیر؛ مهارتش بیشتر است یا خیر؛ آینده‌ای درخشان‌تر خواهد داشت یا خیر. موضوع این نوشته هم نیست؛ یعنی به مقایسه‌ی ارجحیت افراد برای استفاده از امکاناتی نخواهیم پرداخت. در این متن می‌خواهیم به همین سیاست دبیرستان‌های خاص تهران نگاهی کلی بیندازیم تا ببینیم چه تأثیرات خوب و بدی ایجاد کرده است. این مجموعه‌ها به هیچ وجه کیفیت پایینی ندارند (حداقل در مقایسه با غیر ایشان)؛ کسانی که به داخل آن‌ها ورود پیدا می‌کنند از برنامه‌های متنوع آموزشی و مهارتی بهره‌مند می‌شوند و در آزمون‌های مختلف داخلی و بین‌المللی نتایج درخشان کسب می‌کنند. به مدیریت، فرایندها و فضای این مجموعه‌ها کمترین ایرادات وارد است و به دانش‌آموزان اهمیت فراوانی داده می‌شود. این مجموعه‌ها نه خلاف قانون عمل کرده‌اند و نه به ظاهر خلاف شرع! خدماتی ارائه می‌دهند و به ازای آن مبلغی را از خانواده‌ها دریافت می‌کنند. مانند هتلی که هر چه کیفیتش



اردوی ورودی، دکتر حسینی، دکتر جکیل، آقای هاید و دیگران

داستان فراز و نشیب اردوی ورودی‌ها و معاونت فرهنگی در سالیان اخیر قسمت اول

نوشته‌ی محمد حسین اعلمی
وردی ۹۴ کامپیوتر



بر اساس یک داستان واقعی

روایتی از اردوی ورودی‌های دانشگاه و نقش آفرینی معاونت فرهنگی و فعالین دانشجویی

مقدمه - اگر در آرشیو نوشتارهای دانشگاه کمی درباره اردوی ورودی جستجو کنید احتمالاً یک عبارت چشمتان را می‌گیرد، "بزرگ‌ترین پروژه‌ی #دانشجویی دانشگاه". نگین درخشان فضای فرهنگی دانشگاه، بزرگ‌ترین فعالیتی که صدر تا ذیل آن را دانشجویان انجام می‌دهند، حداقل تا قبل از سال اخیر... دانستن راجع به اردوی ورودی‌ها و آن چه بر آن گذشت، چیزهای زیادی درباره حال و گذشته فرهنگ در شریف، و بحث‌برانگیزترین رکن آن در سالیان اخیر یعنی معاونت فرهنگی دانشگاه، به ما می‌آموزد. این یادداشت روایت یک دانشجویی ورودی ۹۴ است که از زمانی که خود شرکت‌کننده اردوی ورودی بوده است تا امروز، هر سال کم و بیش با اردوی ورودی و اتفاقات مربوط به آن درگیر بوده است. به هر جهت، هیچ یک از ما دانای کل نیست، اما تلاش شده است آن چه در این سپاه نوشته شده تا حد امکان به واقعیت نزدیک، و "بر اساس داستان‌های واقعی" باشد، تا به فهم دقیق‌تر فضای فرهنگی دانشگاه کمک کند. این ۸۰۰ ۹۰۰ کلمه را مهمان ما باشید...

داستان شروع اردوی ورودی‌های دانشگاه به دهه ۸۰ برمی‌گردد. راستش را بخواهید من هم دقیقش را نمی‌دانم، اما گفته می‌شود پتنت این اردو به اسم دانشجویان مذهبی یا راحت‌تر بگویم، حزب‌اللهی دانشگاه خورده و این دوستان راهش انداخته‌اند. به هر جهت، گویا تا زمانی که ما به عنوان نوگلان ورودی وارد دانشگاه شدیم و جوری که تا حدی خودمان هم دیدیم، بر این اردو فضایی مذهبی و منحصر به افراد خاص (!) حاکم بوده، که البته قاعدتاً کسی با قسمت اول قضیه خیلی مشکلی ندارد، ولی خب خیلی عجیب نیست که افرادی، من جمله حتی خود نگارنده که دارد در نشریه بسیج این متن را می‌نویسد، چه باور نکنید و چه نکنید، با قسمت دوم قضیه مشکل داشتند. و همین باعث بحث و جدل‌های فراوانی از گذشته تا حال درباره اردو بوده است. البته قوت اجرایی و استقبال نسبتاً خوب دانشجویان ورودی از اردو، حتی در سال‌های دورتر که انتقادات زیادی

پیاده کرد. فضای اردو بازتر شده بود و تنوع قابل توجهی در برگزارکنندگان اردو به چشم می‌خورد، و هر چند برگزاری اردو ایده‌آل نبود و خود نگارنده که جزو کادر اردو بود به بخش‌هایی از آن نقد داشت، ولی در مجموع تقریباً همه از برگزار اردو راضی بودند و گویا مدل نسبتاً خوبی برای برگزار اردوی ورودی بدون قیل و قال خاصی پیدا شده بود. هر چند به طرز عجیبی زمره‌هایی به گوش می‌رسید که معاونت فرهنگی از اردو ناراضی است و قصد ایجاد تغییرات جدی در اردو دارد، در وضعیتی که تقریباً همه فعالین از شیوه برگزاری آن راضی بودند. زمره‌ها و شائبه‌ها ادامه پیدا کرد تا زمانی که معاون فرهنگی رسماً بیان کرد که قصد برگزاری اردو با سرگروه‌های کارشناسی ارشد را دارد، موضوعی که از سمت فعالین دانشجویی به یک شوخی شبیه بود تا یک اظهار نظر جدی. در نهایت سال ۹۶ با برگزاری نسبتاً موفق ورژن اول گردهمایی زیباکنار به پایان رسید و در مجموع کارنامه‌ای مقبول از معاونت فرهنگی به جا گذاشت. با شروع سال ۹۷، داستان از قسمت دکتر جکیل وارد قسمت آقای هاید شد. پس از یک دوره سکوت خبری نگران‌کننده درباره اردو، در نهایت در اواخر بهار اتفاقی عجیب افتاد. دکتر حسینی با حکمی مشاور جنجالی خود(می‌توانید جهت مشاهده عینی جنجال‌ها به توییت ایشان مراجعه کنید) را که برای فرصت مطالعاتی در سوئد به سر می‌برد، به عنوان مسئول ستاد اردو معرفی کرد و پس از آن در جلسه‌ای با حضور تعدادی از فعالین دانشجویی گزینش‌شده توسط خود(بر خلاف جلسات سال گذشته که با حضور نمایندگان گروه‌ها برگزار شد)، طرح خود را درباره اردو ارائه و تصویب کرد! این موضوع که شبیه به یک بی‌احترامی به فعالین و گروه‌های دانشجویی بود، خشم فضای فرهنگی دانشگاه را برانگیخت و نامه‌ای با امضای ۵۰ گروه دانشجویی که نشانگر اجماع نسبی فضای فرهنگی شریف بود، به ریاست دانشگاه نوشته شد و خواستار جلوگیری از اقدامات یک‌طرفه معاونت فرهنگی و ورود شورای فرهنگی به مسئله اردو شد. پس از این نامه، معاونت فرهنگی عقب‌نشینی کرد و شورایی ۱۱ نفره با انتخابات از میان گروه‌های دانشجویی، برای پیش بردن اردوی ۹۷ تشکیل شد. پس از تشکیل شورا و معرفی گزینه‌های مسئولیت اردو به شورای فرهنگی، محمدجواد ابوطالبی به عنوان مسئول اردو برگزیده شد...

نسبت به آن بوده، نشانگر این است که این رویداد فرهنگی از دیرباز اثرگذاری خود را داشته، آن هم در ایامی که فعالیت‌های دانشجویی لزوماً به اندازه الان پررونق و گسترده نبوده. اما برویم سراغ اصل بحث، یعنی داستان معاونت فرهنگی و اردوی ورودی در سالیان اخیر. به عنوان کسی که در اردوی ۹۴ به عنوان ورودی شرکت‌کننده بودم و در اردوی ۹۵ سرگروه، اردوی ۹۵ را اردویی بهتر، چه از نظر فرم و محتوای برنامه‌ها، و چه از نظر بازتر شدن فضا و مشارکت دانشجویان از طیف‌های مختلف ولی مذهبی یافتیم، و به طور کلی روند رو به رشدی را از ۹۴ به ۹۵ دیدم. اما با انتصاب دکتر سید حسن حسینی در جایگاه معاون فرهنگی در پاییز ۹۵ همه چیز در فضای فرهنگی دانشگاه، از جمله اردوی ورودی تحت تأثیر قرار گرفت. استادی از گروه فلسفه علم، که از همان ابتدا نشان داد که معاونت فرهنگی برایش تنها یک فعالیت جانبی نیست، آن را جدی گرفته، برای آن برنامه دارد و خلاصه قرار است وقت بگذارد و کاری بکند. تغییری که برای همه فعالین دانشجویی امیدوارکننده و نویدبخش اتفاقات مثبت در فضای فرهنگی دانشگاه بود. با رسیدن فصل بهار و نزدیک شدن به تابستان و شروع به کار اردوی ورودی‌ها، معاونت جدید نیز دست‌به‌کار شد و برای اردوی ورودی‌های ۹۶ جلساتی با حضور نماینده‌های گروه‌های دانشجویی تشکیل داد، که هر چند جزئیات آن خیلی نشر پیدا نکرد، اما خروجی آن انتخاب دبیر سابق انجمن علمی دانشکده مهندسی کامپیوتر یا همان SSC خودمان، ایمان جامی، به عنوان مسئول اردو و تشکیل یک کمیته ۳ نفره نظارتی بود، شامل امیرحسین زبیری، از فعالین دیربیین (!) هیأت الزهرا و بسیج دانشجویی، مبینا صانعی، دبیر گروه کوه و دبیر دبیران کانون‌های فرهنگی، و یک انتخاب عجیب دیگر: سینا طاهری، یک دانشجویی ورودی ۹۴ که در پایان سال دوم دانشجویی خود و تنها با سابقه فعالیت در جامعه اسلامی در کنار ۲ تن از باسابقه‌ترین فعالین دانشجویی دانشگاه قرار گرفت، انتخابی که گفته می‌شد با تصمیم یک‌طرفه معاونت گرفته شده. این که چرا چرا به این اسامی و این موضوع اشاره کردم، باشد برای انتهای متن. کشتی اردوی ورودی ۹۶، با هدایت ایمان جامی و نظارت کمیته ۳ نفره به خوبی و با موفقیت به ساحل آرامش رسید و ورودی‌های ۹۶ را خشکی دانشگاه



همه چی هست

از بعضی کلمات بحثشان فهمیدم دعوا سر این است که پدر چنڈتا ایرانی را به خانه آورده. مضطرب شده بودیم و کار درست را نمی‌دانستیم. تصمیم گرفتیم از آنجا برویم که یک خانم مسن با چادر سیاه عربی جلوی ما را گرفت جملاتی می‌گفت که کلمه «عفواً» صرفاً برای ما معنی دار بود. ما را با شرمندگی‌ای که از لحن صدا و چهره‌اش مشخص بود به سر جایمان برگرداند. با خودم فکر میکردم چرا این رفتن ما برای این خانم که از لحاظ مادی برایش صرفاً هزینه هستیم باید مهم باشد؟ چرا این پدر و مادر تا این حد خودشان رو کوچک کردند. در حالی که آنها بودند که به ما لطف می‌کردند. با خود فکر می‌کردم: «کی این مرزهای موهومی که یک امت رو به ملت‌ها تقسیم کرده حذف می‌شود؟»

۳. من دین ندارم ولی لا اقل...

قبل از سفر مسئولان به ما چنڈتا سریند داده بود که بین زوار پخش کنیم. به کسی بین راه برخوردیم که مشخص بود اهل یکی از کشورهای بخش اسکاندیناوی است. رفتیم جلو و یک سریند بهش تعارف کردیم، او هم لبخندی با مهربانی زد و قبول کرد. بعد شروع کرد به سوال پرسیدن درباره این آیین و بعدش هم نحوه آشناییش با این سفر و نظراتش درباره رویداد را گفت. شانس آوردیم علی هم که زبان مادریش انگلیسی بود همراه ما بود. چون من بغیر از تعریفاتی که علی کرد چیز زیادی نفهمیدم. خلاصه آن آقا که اسمش خیلی سخت بود و فقط سون آخرش یادم است، داستان‌های جالبی تعریف می‌کرد.

می‌گفت که یک نمایشگاه عکس اربعین در شهرشان برگزار شده بوده که از همانجا مدل این

راست می‌گی این برای منم آشناست، بگذریم از اینکه قبلیا هم به جورایی آشنا بودن. _اسمش چی بود؟ ای بابا عجب حافظه‌ای دارم من، تو یادت هست؟ _علیرضا هم نگاهی با گوشه چشم به من می‌کند به این معنا که: «تو که میدونی حافظه اسمی من چطوره.» _خب بریم سلام کنیم شاید اون اسم ما رو یادش بیاد. _باشه، بریم.

_سلام داداش چطوری؟

_وات؟ های براڈر(لهجه غلیظ انگلیسی)

_اوه _ اِکسکیوزز میببی

من و علیرضا نگاهی به هم می‌اندازیم و زیر لب پقی می‌خندیم و به راه ادامه می‌دهیم.

۲. شب را در خانه‌ی کوچک پیر مرد عراقی خوابیدم

عمود ۹۶۷:

هلابیکم هلابیکم بعلاوه یکسری جملاتی که عربیش را یادم نیست. اما مفهومش این بود که شب رو بیایید خانه ما بمانید.

علیرضا گفت: «بریم خونه ایشون؟»

گفتم: «نمی‌ترسی؟ چطور به این بنده خدا اعتماد می‌کنی؟»

گفت: «توکل به خدا امام حسین مراقبمونه.»

حدود اکیلومتر از مسیر اصلی دور شدیم و به منزل پیرمرد رسیدیم. بغیر از ما یک پدر و پسر اهل ترکیه و یک اکیپ جوان عراقی که خیلی هم سیگار می‌کشیدند آنجا بودند. کم‌کم داشتیم آماده می‌شدیم برای خواب که صدای جژو بحث پیرمرد با یک جوان که حدس می‌زنم پسرش بود، به گوشمان خورد. بنده خدا پیرمرد معلوم بود خیلی تلاش می‌کرد که صدا به ما نرسد.

نوشته‌ی محمد طه علینژاد

ورودی ۹۷ عمران



بسم الله

الآن در راه مرز مهران هستیم. نمی‌دانم چقدر هیجان انگیز است که اولین تجربه‌ام برای یک سفر خارجی عراق باشد. اما آنطور که از عکس‌ها و فیلم‌ها برمی‌آید قرار نیست فقط در سفر عراقی ببینم. و شاید در هیچ زمان و مکان دیگری این همه انسان از ملیت‌های مختلف جهان در یکجا جمع شوند. بابت همین احتمالاً سفر منحصر به فردی باشد. از یکشنبه هفته پیش که گذرنامه را تحویل گرفتیم و از آمدن به این سفر مطمئن شدم در شبکه‌های اجتماعی و کتاب‌ها و وبلاگ‌های مختلف تجربه افراد مختلف خصوصاً غربی‌ها را از این رویداد مطالعه کردم. در ادامه قصد دارم این رویداد را از زوایای مختلفی که به ذهنم میرسد روایت کنم.

۱. من تو رو قبلاً جایی ندیدم؟

عمود ۲۰۳:

_علیرضا این آقاهه برای تو آشنا نیست؟

_طه این ۱۰۰ امین نفریه که از اول راه می‌گی برات آشناست. عزیزم این اصلاً دشداشه تنشه تو که نهایتاً کت و شلواوری دیدی تو عمرت.

_علیرضا این خانمه.....

_استغفرالله، این خانمه که اصلاً پوشیه داره چطور برات آشناست؟

_چی می‌گی؟ خواستم بگم خسته شده با یه بچه تو بغل این همه راه اومده، بریم کمکش کنیم؟

حوالی عمود ۶۴۸:

_علیرضا این آقاهه که دیگه دشداشه تنش نیست لباسشم شبیه ماست، اینو دیگه واقعا یه جا دیدم.

کارناوال نشاط

نوشته‌ی محمد جواد استقامت
ورودی ۹۵ برق



یکی از ملزومات زندگی کسل‌کننده و یکنواخت عصر حاضر توجه ویژه به مسئله شادی و نشاط در جامعه است. مقوله‌ای که شاید نگاه سطحی و عامیانه به آن راهزن عدم تامل به دو پرسش اساسی می‌شود: «چرا شاد باشم؟» و «چگونه شاد باشم؟». پر واضح است که پاسخ‌گویی به این دو پرسش به خودی خود نیازمند تحقیق و ارائه‌ی مفصل است، که نه در توانایی نویسنده می‌گنجد و نه در حوصله خواننده؛ لذا در این متن سعی داریم تنها برای تفهیم بیشتر موضوع دو نگاه متفاوت و شاید متناقض را به این مقوله مورد بررسی قرار دهیم.

ملت بانشاط برای پیشرفت و توسعه مستعدتر است و هم‌چنین رواج شادی بین مردم از بسیاری از هزینه‌های احتمالی جلوگیری می‌کند، درک همین موضوع کافی است تا دولت‌ها با توجه به تاریخ و فرهنگی که دارند برای داشتن ملت شاداب سرمایه‌گذاری کنند. در کشورهای مختلف، قالب و بروز این کار متفاوت خواهد بود؛ جنگ گوجه فرنگی (توماتینا) در اسپانیا؛ جشنواره مسیحیت (سمانتا ماتتا) در گواتمالا؛ فستیوال گل در کره جنوبی و... همه بروزات متفاوت تزییق شادی و نشاط در مردم است. یکی از معروف‌ترین این جشنواره‌ها برگزاری کارناوال سالانه در کشور برزیل است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

یکی از مهم‌ترین جشنواره‌ها و مهم‌ترین رویدادهای فرهنگی در برزیل، کارناوال برزیل است که هر سال در ماه فوریه برگزار می‌شود. این کارناوال که از آن با عنوان یک جشن ملی نیز یاد می‌شود، به مدت ۷ روز در شهرهای مختلف برزیل برگزار شده و شادی و نشاط را به مردم هدیه می‌دهد. آن طور که از نظرات کاتولیک‌ها بر می‌آید، کارناوال برزیل اجتماعی انسانی است که شر بدی‌ها و ناپاکی‌ها را از مردم دور می‌کند. در این اجتماع گروه‌هایی از اقشار مختلف برنامه‌های خاص خود را آماده می‌کنند و در روز مراسم، با لباس و گریم‌های مخصوص، آن را اجرا می‌کنند. سالانه این مراسم با تبلیغات و پوشش گسترده‌ای در سراسر دنیا همراه است تا حتی المقدور افراد بیشتری را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با خود همراه کند.

دولت برزیل و دیگر کشورهای ظاهراً سرزنده و پویای دنیا در اروپا، شرق آسیا، آمریکای شمالی و آمریکای لاتین مخارج سنگینی را متحمل می‌شوند تا نشاط مردم‌شان را تامین و تنظیم کنند، اما در لابه‌لای این هیاهوی رسانه‌ای کافی است آمار افسردگی در دنیا را جست و جو کنید، در کمال ناباوری ملت برزیل هفتمین ملت پیشتاز در آمار افسردگی و اختلالات رفتاری است! و مردم کشورهای آمریکا، ژاپن، هلند،

مراسمات توجهش را جلب کرده بود. بعد با همان برگزارکنندگان آن نمایشگاه که فکر کنم بنیاد جهانی اربعین یا شبیه هم‌چین اسمی به این سفر آمده بود. داستان شهادت امام حسین را مطالعه کرده بود و تحت تاثیر عزت نفس امام قرار گرفته بود، اما خب برایش گفتیم (البته علی گفت) که امام حسین مسئله اصلیشان حفظ دین بود. جالب ترین نکته صحبت‌هایش برای من غیر منطقی بودن تمام این رفتارها از خود امام تا همین شیعیان در نگاه او بود. میگفت انگار تمام این رفتارها از یک منطقی دیگر پیروی می‌کند منطقی که اولویت اولش مسائل مالی یا حتی لذت با تعبیر آن‌ها نیست. این مردم، خیلی، برخی حتی انگار تمام درآمدشان را خرج این زیارت می‌کنند. همه یک حس محبت نسبت به هم دارند و... همه جوری عاشق آن مرد هستند که بعید می‌دانم هیچکدام به پدر یا مادرشان هم‌چین حس داشته باشند. اینها جوری برای او عزاداری می‌کنند که انگار لحظه‌ای پیش او را کشتند. (علی هم قدری از نگاه ما به امام گفت که برای ما امام از خودمان برای ما عزیزتر است و ...)

با خود فکر می‌کردم: «کی این مرزهای موهومی که یک امت رو به ملتها تقسیم کرده حذف می‌شود؟»



او می‌گفت هر سال تعدادی بیشتر از اهالی اروپا برای آمدن به این سفر مشتاق می‌شوند و تبلیغات حتی بی‌پیرایه می‌تواند خیلی آنها را تحت تاثیر قرار دهد.

داشتم فکر می‌کردم چقدر این سفر بغیر از برخی موارد کوچک می‌تواند جلوه خوبی از جهان تشیع باشد، چقدر خوب می‌تواند عالم را به تفکر و تامل بکشاند. مطمئن شدم که این مسئله و برنامه‌ریزی آن به دست یک یا چند انسان صورت نگرفته است. خود خدا و امام زمان پشت هم‌چین برنامه‌ای هستند. تا شیعیان رو مطمئن‌تر و قلب‌های مشتاق را آشنا با راهشان کند.

صحبت آخر:

اربعین واقعا سفر عجیبی است. در این سفر خیلی چیزها دیگر معنایی ندارد. اصلا اهمیتی ندارد شما پولدار باشید یا فقیر؛ تحصیل کرده باشید یا بی‌سواد؛ تهرانی باشید یا از اهالی حلب؛ همه از یک مسیر می‌روند؛ از یک غذا می‌خورند؛ در یک مکان استراحت می‌کنند. اصلا عشق امام حسین (ع) همراهش فرهنگ می‌آورد؛ نظم مخصوص خودش را می‌آورد؛ محبت به سایر عاشقها می‌آورد؛ تفکر می‌آورد. شاید اربعین تمرینی برای زمان ظهور باشد. اگر حتی خیلی متشرع هم نیستید این تجربه را از دست ندهید...

فرانسه و... نیز رکوردهای خوبی را ثبت کرده‌اند! ظاهراً ماه عسل تامین نشاط مردم با جذابیت‌های جنسی، رقص و تجمل‌گرایی در کشورهایی که گویا پرچمدار پیشرفت و توسعه هستند، چیزی نیست جز رقابت برای تصاحب رتبه‌ی بالاتر در لیست کشورهای افسرده‌ی دنیا!

در این میان برخی دیگر از افراد داعیه‌دار وجود سخت‌افزار و نرم‌افزارهای متفاوتی برای افزایش نشاط در جامعه هستند. نشاطی که وابسته به رفاه و امکانات باشد پایدار نخواهد ماند. شادی برخاسته از ناخودآگاه و آمیخته به غفلت از دغدغه‌های انسانی و اجتماعی باشد، فطرت انسانی را پژمرده خواهد کرد؛ لذا نسخه‌ی دیگری را می‌بایست برای جوامع تجویز کنیم.

جامعه‌ای را مد نظر بگیرید که اساس تعاملات افراد با یکدیگر اینار و از خودگذشتگی باشد، هر فرد به دنبال رفع نیازی از دیگران است و در مسیر خدمت‌رسانی از هم‌کارانش سبقت می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای به جای آن‌که ترس ناشی از مجازات افراد را از اشتباه بازدارد، عشق و اخلاق، تعیین‌کننده هنجارهای بین انسان‌هاست. جامعه‌ای که خود را دل‌بسته و وابسته به هیچ چیز نمی‌داند و خود را در یک حالت گذار می‌بیند که می‌بایست برای تحقق یک هدف نهایی قید تمامی تعلقات مسیر را بزند. جامعه مذکور حرص و تجمل را طعمه‌ی قناعت و پشتکار می‌کند. این اجتماع جایگاه جوشش شور و شعور، تعالی عقل و اندیشه، و محل تبلور عشق و ایمان است. اما آیا چنین توصیفی در عالم محقق شدنی است یا تنها امتدادی بر داستان‌های فانتزی دوران کودکی است؟

پیاده‌روی اربعین حسینی که هر ساله در مسیر ۸۰ کیلومتری نجف تا کربلا انجام می‌شود محل تحقق عینی جامعه‌ی آرمانی مذکور است. حقا که عقلانیت ابزاری و مجرد، توانایی درک و تحلیل چنین پدیده‌ای را ندارد و تنها می‌تواند آن را به یک حرکت احساسی صرف تقلیل دهد. اجتماع بیش از بیست میلیون از مسلمانان در این مسیر هویت‌شان را از یک منشا می‌گیرند؛ برخی زائر الحسین و دیگران خادم الحسین اند. گویا همه تحت فرمان و حکومت حضرت حسین (ع) هستند و در این مسیر متفرق نخواهند شد تا به مقصد برسند. در این مسیر، هدف چنان باارزش و مهم است که شوق دستیابی به آن بستر خودنمایی به هیچ ضعف و حزن نمی‌دهد. این اجتماع جلوه‌ای است محدود در زمان و مکان از همان جامعه‌ی مهدوی موعود که رفته رفته بر همگان ثابت می‌کند تنها راه نجات بشر و بشریت از دل‌مردگی تمسک و توسل به منشا حیات است.

پایان بخش این سیاهه نیز بیت شعری است از حافظ لسان الغیب:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم



خصوصی سازی: خوب؟ بد؟ زشت؟

نگاه کمی متفاوت به موضوع خصوصی سازی و حواشی اش

نوشته‌ی محمدعلی خادم سهی

ورودی ۹۷ ارشد اقتصاد



در مقابل ۴۰۰ میلیارد سود انباشته‌ی شرکت دیگر. (مثال را زدم برای مقایسه بین شرکت‌های مدیریت دولتی و خصوصی، نمونه‌ها بسیارند.)

به یاد دارم که چندی پیش با یکی از مسئولین ذوب آهن صحبت می‌کردیم. می‌گفت فلان استاندار به مدیرعامل وقت شرکت گفته بوده که مثلا امسال باید فلان تعداد نفر استخدام کنی! تازه استانداری که اصلا ربطی به تامین اجتماعی ندارد. می‌گفته در غیر اینصورت سلام گرم وزیر کار (وزیر کار می‌دهد مدیرعامل تامین اجتماعی می‌دهد مدیرعامل ذوب آهن!) را به نمایندگان مجلس می‌رسانم برای جمع آوری امضا جهت استیضاح وزیر!

این مشکلات نیروی کار مازاد، یا شرکت های ضرر ده ولی همچنان پابرجا تا کی دوام می‌آورند؟ این زخم چرکین کی سر باز می‌کند؟ وقتی که دولت به اراده‌ی خیرخواهانه‌ی خود به ناگاه قصد خصوصی سازی می‌کند و شرکتی با چندین برابر ضرر انباشته نسبت به سرمایه‌اش را خصوصی سازی می‌کند و بعضی اوقات به جای بدهی‌هایش می‌فروشد (بخوانید توی پاچه می‌کنند!). آنگاه آن مدیریت خصوصی بدبخت جدید است که نمی‌داند حقوق این همه کارگر را از کجا بدهد! بدهی‌هایی که کاملا اسلامی (!) با نرخ بهره رشد می‌کند را چه کند! دیگر پشتیبانی هم چون دولت ندارد که هر قدر دلش بخواهد از بانکها وام بگیرد برای این کسری ها! خودش مانده و حوضش.... پس نیرو تعدیل می‌کند، حقوقها را به تاخیر می‌اندازد و و حال ما که از بیرون نگاه می‌کنیم می‌گوییم چقدر مدیریت بدی، دولتی‌ها خیلی بهتر بودند!

جمع بدهی‌ها	۹,۶۹۲,۵۹۷
حقوق صاحبان سهام	
سرمایه	۲,۲۳۶,۶۵۲
سهام شرکت اصلی در مالکیت شرکت های فرعی	۰
افزایش (کاهش) سرمایه در جریان	۱۸,۷۸۵,۲۴۱
صرف (کسر) سهام	۰
سهام خزانه	۰
اندوخته قانونی	۵۶,۵۶۷
سایر اندوخته‌ها	۲,۲۵۰
مازاد تجدید ارزیابی دارایی‌های نگهداری شده برای فروش	۰
مازاد تجدید ارزیابی دارایی‌ها	۰
تفاوت تسعیر ناشی از تبدیل به واحد پول گزارشگری	۰
اندرخته تسعیر ارز دارایی‌ها و بدهی‌های شرکت‌های دولتی	۰
سود (زیان) انباشته	(۷,۷۱۴,۳۰۷)

مسئله‌ی دیگر موضوع قیمت گذاری شرکت هاست! والله قسم شرکتی که دویست میلیارد ارزش ماشین آلاتش باشد دلیلی ندارد که همانقدر بیارزد! باید دید چقدر بدهی دارد. ارزش روز دارایی‌هایش چقدر است. اصلا چقدر توانایی فروش (دقت کنید فروش نه تولید!) دارد و در نتیجه‌ی آن چقدر سودسازی می‌کند. همینطوری که نمی‌شود قیمت گذاشت.

را می‌بیند نه به فکر سودآوری شرکت است نه بهره‌وری. او فقط منتظر دستور است: "تو باید امسال حداقل ۸ نفر استخدامی داشته باشی." "فلان حرف را بزن." "با فلان شرکت قرارداد بند یا نبند!" "پسر دوست‌مان هوش خوبی دارد و دنبال کار است، توی هیئت مدیره‌ات که جای خالی هست؟" "کارگران جاده‌ی کرج را بسته‌اند، مشکل امنیتی شده، هرچه می‌خواهند بده!"

اینگونه است که نظام انگیزشی مدیریت متمرکز، روز به روز ما را از اهداف اقتصادی‌مان دورتر می‌کند. اتفاقا گاهی باید به انگیزه‌های سودجویانه احترام گذاشت. انگیزه‌های شخصی که دنبال سود اقتصادی خودشان هستند اما در راستای منافع اقتصاد جامعه حرکت می‌کنند. شرکتی که هیچگونه نیازی به نیروی انسانی ندارد بلکه کلی مازاد هم دارد نه تنها تعدیل نیرو برایش خط قرمز است، مجبورش می‌کنیم که نیروی جدید بگیرد و نتیجه اش می‌شود تعداد نیروی کار نسبت به محصول ده برابری خودرویی‌های داخلی در برابر خودروسازان کره‌ای!

در فضای سیاسی حداکثر هر هشت سال یکبار، با اتوبوس جدیدی از مسئولین مواجه‌ایم. اتوبوسی که برای هر صدلی آن حداقل دو نفر مدنظر هستند و این یعنی منصب های دولتی هر چهار سال یکبار افراد جدیدی را به خود می‌بینند. این یعنی مدیران در بهترین حالت، تا چهارسال آینده را در برنامه‌هایشان مدنظر قرار می‌دهند.

کره را ول کن. ذوب آهن (سهامدار عمده: تامین اجتماعی) با کمتر از دو میلیون تن تولید سالیانه بیش از حدود دوازده هزار نیروی کار دارد و فولاد کویر (سهامی عامی که ۳ شخص، سهامدار بیش از ۸۰ درصد آن هستند) با ۷۰۰ هزار تن، حدود هزار نیروی کار! یعنی نسبت نیروی کار به محصول ۴ برابری در ذوب آهن. بازنشسته‌ها را ول کن! و نیز تکنولوژی تولیدشان را. و نیز اینکه ذوب آهن در سال ۹۷ حدود ۱۲۰۰ میلیارد تومان زیان انباشته دارد

آنچه در ایران این روزها به عنوان خصوصی سازی شناخته می‌شود، همان انتقال مالکیت بالای پنجاه درصدی شرکت‌های دولتی است. انتقالی که به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر موفق نبوده و نتوانسته است به اهداف خصوصی سازی جامه‌ی عمل بپوشاند. اما آیا واقعا اینچنین بوده؟ اصلا چرا باید مالکیت یک شرکتی که دارد کارش را می‌کند به افراد غیردولتی واگذار کرد؟

وقتی مسئله‌ی خصوصی سازی مطرح است که قبل از آن دولتی سازی‌ای بوده باشد (یا دقیق‌تر بگوییم، مدیریت متمرکز دولتی). حال فرض را می‌گذاریم بر اینکه آنچه اقتصاد از یک صنعت می‌خواهد، تولید حداکثری ثروت در جامعه است (البته نه فقط در کوتاه مدت). با این مبنا می‌توانیم مقایسه‌ای بین مدیریت متمرکز و غیرمتمرکز (همان خصوصی سازی) داشته باشیم.

دولتی سازی اقتصاد همان دادن اختیارات مدیریت بنگاه و نیز مالکیت آن به دولت و یک قوت متمرکز است. در فضای سیاسی حداکثر هر هشت سال یکبار، با اتوبوس جدیدی از مسئولین مواجه‌ایم. اتوبوسی که برای هر صدلی آن حداقل دو نفر مدنظر هستند و این یعنی منصب های دولتی (و علی الخصوص مدیریت شرکت‌های دولتی) هر چهار سال یکبار افراد جدیدی را به خود می‌بینند. این یعنی مدیران در بهترین حالت، تا چهارسال آینده را در برنامه‌هایشان مدنظر قرار می‌دهند. ممکن است این سوال مطرح شود که "نهاد ناظر چه می‌کند؟ نمی‌تواند جلوی این کوتاه‌بینی را بگیرد؟"

جواب: کسی که این مدیر دولتی را نصب کرده معمولا سری دارد در سرها. وزیر است یا معاونش! پس نمی‌خواهد این انتخابش احمقانه جلوه کند. ناظر کیست؟ فلان وزارت خانه یا اصلا فلان قوه که اتفاقا کارشان به این وزیر لنگ است! یا اصلا رفیق گرمابه و گلستانش است که سال‌های سال نون و نمک هم‌دیگر را خورده‌اند. خلاصه آن مدیری که همین چهارساله‌ی پیش پایش



نوشته‌ی علیرضا کریمی

ورودی ۹۶ صنایع



شیرینی برگزاری برنامه‌های مطاب‌گیری زمانی بیشتر می‌شود که در موضوع مد نظر، تغییر و بهبود حاصل شود.

گزارش زیر برخی از تغییرات ایجاد شده در هپکو از زبان استاندار استان مرکزی است: «تمام مطالبات ۶ ماه گذشته کارکنان و کارگران هپکو به حساب آنان واریز شد.»

«برای رونق تولید در کارخانه هپکو، سفارش خرید ۳۰ دستگاه بیل برای دهیاری‌های استان به ارزش بیش از ۳۰ میلیارد تومان به این کارخانه داده شده است. سازمان راهداری کشور نیز آمادگی دارد قرارداد خرید ۲۰۰ دستگاه ماشین آلات سنگین را با کارخانه هپکو منعقد کند.»

خبرها حاکی از آن است که تیم جدید برای هدایت و مدیریت هپکو وارد میدان شده است. بسیج دانشجویی پیگیر چگونگی تایید صلاحیت تیم جدید بوده است که تا کنون پاسخ درستی از آقای آقازاده، استاندار استان مرکزی، دریافت نکرده است. امیدواریم واگذاری جدید خالی از هرگونه ابهام و رانت و فساد بوده باشد و ما همچنان پیگیر این مطلب هستیم.

فراموش نکنیم که ایراد ما به نحوه‌ی خصوصی‌سازی فعلی است که اگر در آن بازنگری صورت نگیرد هپکوهای دیگر تکرار می‌شوند. تکرار می‌کنیم مصداق مطالبه‌ی ما تنها هپکو، هفت تپه و... نیست و نقد ما به طور کلان به عدم انجام صحیح اصل ۴۴ که اصلی حیاتی برای اقتصاد کشور است می‌باشد و تا تجدید نظر در آن، با توکل بر خدا از پای نمی‌نشینیم.

هرچند تغییرات مجموعه‌ای، حاصل از فعل و انفعالات است لکن اگر ویژه برنامه‌ی #زخم_کهنه بسیج دانشجویی دانشگاه شریف در ایجاد این تغییرات اندک مقداری نقش داشته باشد کار بزرگی انجام داده است و تا حدی توانسته است صدای کارگران باشد. چه بسیار روبه صفتانی که از عدالت تنها شانتاژ رسانه‌های بلدند و مرجبا به جوانان مخلصی که گاه در میدان جنگ در هشت سال دفاع مقدس سینه سپر کردند، گاه در خارج کشور از حرم ذریه رسول الله(ص) دفاع می‌کنند و گاه با دستان خالی به میدان احقاق حقوق کارگران ستم‌دیده به میدان می‌آیند. آری، بسیجی خمینی(ره) مامور به وظیفه است و هر جا خلا ببیند با تمام وجود می‌شتابد. باشد که لایق لغت بسیجی باشیم.

آن ۹۹ شرکت را وصول می‌کند، آنها ممکن است با مشکل نقدینگی مواجه شوند و مجبور شوند قیمت محصولات را بالا ببرند. و این یعنی آن شرکت دولتی می‌تواند زیر قیمت بازار بدهد. اصلا چطور می‌شود با شرکت دولتی که سود و ضررش برایش آنچنان فرقی ندارد رقابت کرد؟ اینچنین است که آن شرکت دولتی در بازار می‌ماند و بقیه می‌روند دنبال کار آبرومندتری مثل سرمایه‌گذاری در املاک...

بنابراین آنچه لازمی افزایش رقابت‌پذیری و رشد اقتصادی است، دوری هرچه بیشتر دولت از دخالت بیجا در اقتصاد می‌باشد. دخالت‌های گاه از نوع مالکیت، گاه قیمت گذاری، و گاه ایجاد انحصار و بخشنامه‌های ناگهانی. دخالت‌هایی که دولت را به جای بازی‌سازی به بازی‌گری رهنمون ساخته و بعضی وزارتخانه‌ها را تبدیل کرده به رانت‌کدهایی که وظیفه‌شان شده تعیین هیئت مدیره‌ی چند صد شرکت یا قیمت‌گذاری چند صد محصول. (شستا حدود ۴۰۰ شرکت دارد. اگر در هیئت مدیره هرکدام فقط ۳ صندلی داشته باشد می‌شود ۱۲۰۰ صندلی برای رفیق رفقا!) اینها کارهایی‌اند که مردم بهتر می‌توانند انجام‌شان دهند و اصلا دخالت دولت غالباً خارج‌کننده‌ی شرایط از حالت تعادل بهینه هستند. همانطور که گفتیم، در اغلب موارد دخالت‌های بی‌جای دولتی در صنعت نه تنها مانع از رشد بهره‌وری و در نتیجه عدم رشد صنعت شده‌است، بلکه به تعقیب انداختن مشکلات بعضی از این صنایع دولتی موجبات چرکین شدن این زخم‌های اقتصادی را فراهم آورده. زخم‌هایی که یک روز باز خواهند شد و هرچه دیرتر، چرکین‌تر... چرک این زخم‌ها گاه با خصوصی‌سازی باز می‌شود و مشکلات چندین و چندساله برملا. چرا که منافع اقتصادی با دستمزد دادن به کارگرانی که تعدادشان ده برابر مورد نیاز در حداکثر ظرفیت است همخوانی ندارد! پس به نظر می‌رسد دولت باید به دنبال راهکاری برای جلوگیری از انباشته شدن این مشکلات و زیان‌ها بگردد. راهکاری جامع که هرچند باید امکان بهره‌برداری رانت‌جویان خصوصی را حداقل کند اما واقعیت‌ها را نیز در نظر بگیرد. راهکاری قطعا سخت اما با آینده‌ای روشن.

معامله‌ی معروفی هست در دهه ۹۰ میلادی که بانکی را به یک پوند می‌خرند! بله یک پوند! حسابش را بکن چه اختلاسی کرده! نه آقا اختلاس کجا بود، بانک مبادله شده چه بسا همینقدر هم نمی‌ارزید، چرا که بدهی‌هایش خیلی زیاد بود (خرید Barings Bank توسط ING). خلاصه در قیمت گذاری فقط دارایی‌ها مهم نیستند، بدهی‌ها هم مهم‌اند. این مطلب به این معنا نیست که مثلا شرکت هپکو درست قیمت‌گذاری

بنابراین آنچه لازمی افزایش رقابت‌پذیری و رشد اقتصادی است، دوری هرچه بیشتر دولت از دخالت بیجا در اقتصاد می‌باشد. دخالت‌های

گاه از نوع مالکیت، گاه قیمت گذاری، و گاه ایجاد انحصار و بخشنامه‌های ناگهانی.

شده. بلکه می‌گوید باید در قیمت‌گذاری این شرکت زیان انباشته‌ی ۷۷۰ میلیارد تومانی را هم مد نظر قرار داد. و البته در طرف مقابل ارزش دارایی‌هایی که با تورم رشد کرده‌اند. مثل تجهیزات یا املاک شرکت. به نظر می‌رسد خصوصی‌سازی با چنین اهدافی و به امید جلوگیری از سقوط برخی از صنایع بزرگ ولی زیان‌ده کشور شروع شده باشد. اما حقیقت آن است که در موضوع خصوصی‌سازی فقط مسئله‌ی مالکیت بنگاه‌ها و حتی در برخی موارد نه مدیریت آنها مورد نظر بوده است. درحالی‌که برای رسیدن به اهداف سیاست‌های اصل ۴۴ (افزایش رقابت‌پذیری، شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی و...) موضوع مالکیت «یکی» از لازمه‌هاست، آزادسازی در بخش‌های مختلف هم لازم است. به عنوان مثال آزادسازی قیمت‌ها؛ از بین بردن انحصار و یکسان سازی زمین بازی هم لازم است. فرض کنید در حوزه‌ی فولاد ۹۹ شرکت از ۱۰۰ شرکت موجود را خصوصی کردیم. این شرکت‌ها مصرف کننده‌ی انرژی‌اند. دولت بیاورد و دقیقا سر موعد مطالبات خود را از این شرکت‌ها بخواهد. آن یک شرکتی که هنوز دولتی مانده احتمالا دوستانی در وزارت نیرو و یا نفت دارد، و بالاخره دولت که نمیتواند شرکتی که مال خودش هست را تحت فشار بگذارد. دولت می‌آید و با کلی تهدید، مطالباتش از



@aseyedb آسید

به توصیف سخنگوی دولت از مشکلات #هپکو دقت کنید؛

«مشکل هپکو دستگاه‌های فرسوده است

«مشکل هپکو عدم تولید است

«مشکل هپکو تحریم است

«مشکل هپکو نداشتن مشتری است»

این یعنی از نظر دولتی‌ها، در نابودی هپکو همه مقصرند، الا لیبرال سرمایه‌دارهای مالک کارخانه و مدیران خصوصی‌سازی در دولت!

